

علّیت تاریخی؛ (دیدگاه کالینگوود و اوکشات)

مسعود صادقی علی‌آبادی*

چکیده

در این جستار کوتاه، ضمن تفکیک مسأله‌ی مفهومی علّیت تاریخی از مسأله‌ی معرفت‌شناختی، جایگاه این دو مسأله در فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ، مورد بررسی قرار گرفته و در ارتباط با مسأله‌ی تبیین تاریخی، دیدگاه «و. فیلسوف برجسته‌ی تاریخ که هر دو به نحله‌ی ایده‌آلیستی تعلق دارند، به اختصار آورده شده است. کالینگوود، با تمایز بین سه معنای علّت در علوم تجربی، زندگی عملی و تاریخ، علّت را در تاریخ، به معنای دلیل می‌گیرد و تبیین رویدادهای تاریخی را در گرو فهم اندیشه‌ی فاعلان آن رویدادها و از طریق بازاندیشی و بازسازی ذهنی آن‌ها توسط مورخ می‌داند. اوکشات، با تأکید بر جنبه‌ی منحصر به فرد بودن رویدادهای تاریخی، تبیین آن‌ها را نه به وسیله‌ی تعمیم، بلکه با ذکر جزئیات هر چه بیش‌تر به طوری که در سلسله رویدادهای مرتبط با هم، هیچ خلأ و فروافتادگی باقی نماند، می‌داند و از این رو «علّت» را مفهومی زائد و غیر ضروری دانسته و از حوزه‌ی پژوهش تاریخی، طرد می‌کند.

واژگان کلیدی

فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ، علّیت تاریخی، تبیین تاریخی، کالینگوود، اوکشات.

* دانشجوی دکتری فلسفه‌ی اسلامی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری و عضو هیأت علمی پژوهشگاه امام خمینی.

۱. مقدمه

بحث علّیت تاریخی،^(۱) متضمّن دو مسأله است؛ یکی معنا و مفهوم علّیت در تاریخ و نزد مورّخان، دیگری شناخت و تشخیص علل رویدادهای تاریخی. مسأله‌ی اول، در واقع، این است که آیا واژه‌ی «علّت»،^(۲) وقتی در تاریخ، به کار می‌رود، همان معنا و مفهومی را دارد که در قلمروهای دیگر دارد و به تعبیری، استعمال آن به اشتراک معنوی است، یا این که «علّت» در تاریخ، معنای کاملاً متفاوتی از معانی آن در علوم تجربی یا زندگی روزمره دارد، و به تعبیری، استعمال آن، به اشتراک لفظی است، و اگر چنین است، معنای خاص آن در تاریخ، چیست. این مسأله را می‌توان مسأله‌ی مفهومی^(۳) علّیت تاریخی نامید. مسأله‌ی دوم، این است که آیا مورّخان می‌توانند احکام علیّی موجه یا مجاز^(۴) صادر کنند؛ به عبارتی، آیا می‌توان مدعی شناخت علل رویدادهای تاریخی شد، و اگر می‌توان، این شناخت به چه طریق، حاصل می‌شود. این مسأله را می‌توان مسأله‌ی معرفت‌شناختی^(۵) علّیت تاریخی نامید.^(۶) این دو مسأله، هر چند مرتبط به هم هستند، ولی دو مسأله‌ی متفاوت هستند و کسانی که به بحث از علّیت تاریخی پرداخته‌اند، به این دو مسأله توجه یک‌سان نداشته‌اند. برای برخی، مسأله‌ی اول، اهمّیت داشته و برای برخی دیگر، مسأله‌ی دوم. البته برخی نیز مفهوم علّت را رد کرده‌اند و مدعی شده‌اند که علّیت، فرضی است که این باور خرافی را تقویت می‌نماید که رویدادهای تاریخی، پیش‌بینی‌پذیر هستند (Renier, 1950, 181) یا آن را واژه‌ی مبهمی دانسته‌اند که ما را از فهم درست و کامل، دور می‌سازد.

در این نوشتار، در پرتو آراء کالینگوود^(۷) و اوکشات^(۸)، به اختصار به بررسی این دو مسأله خواهیم پرداخت. کالینگوود و اوکشات را جزء فیلسوفان ایده‌آلیست^(۹) تاریخ، به حساب می‌آورند که دیدگاه‌های آن‌ها در مقابل دیدگاه‌های فیلسوفان پوزیتیویست^(۱۰) تاریخ، قرار می‌گیرد.

بحث از علّیت تاریخی، از این رو مطرح است که از مورّخان، انتظار می‌رود نه تنها نشان دهند چه چیزی روی داده است، بلکه به تبیین آن نیز پردازند. و این، غالباً^(۱۱) به معنای ذکر علّت یا علل مفروض آن رویداد است (Stanford, 1998, 85). مسائل علّیت تاریخی نیز پیرامون این وظیفه‌ی دوم مورّخان است. این بحث، جزء مباحث فلسفه‌ی تاریخ به حساب می‌آید و ارتباط نزدیکی با مسأله‌ی تبیین در تاریخ دارد. فلسفه‌ی تاریخ، نامی است که

امروزه به دو گونه‌ی متفاوت و البته مرتبط به هم اطلاق می‌گردد و از این رو، برای روشن شدن جایگاه بحث، توضیحی در باب فلسفه‌ی تاریخی، ضروری به نظر می‌رسد.

۲. فلسفه‌ی تاریخی و موضوع پژوهش تاریخی

«فلسفه‌ی تاریخی»^(۱۲) عبارتی مبهم است. این ابهام، ناشی از دو معنای متفاوتی است که معمولاً از واژه‌ی «تاریخ» اراده می‌شود و به تبع این دو معنا، واژه‌ی «فلسفه» در این عبارت، دو معنای مختلف، پیدا می‌کند و اصطلاح «فلسفه‌ی تاریخی» نیز برای اشاره به دو معرفت مختلف، به کار می‌رود. دو معنای واژه‌ی «تاریخ» عبارتند از: (۱) جریان رویدادهای گذشته، یعنی لایه‌ی خاصی از واقعیت که مورخان مطالعه‌ی آن را حرفه‌ی تخصصی خویش، قرار داده‌اند؛ (۲) خود مطالعه‌ی مورخ، یعنی نوع خاصی از پژوهش در موضوعی خاص (Dray, 1993, 1). فلسفه‌ی تاریخی در این دو معنای متفاوت واژه، غالباً به ترتیب، نظری^(۱۳) و نقدی^(۱۴) نامیده شده است.^(۱۵) هدف فیلسوف نظری تاریخی، این است که در رویدادهای گذشته، الگو یا معنایی کلی، کشف کند که در ورای حوزه‌ی متعارف مورخ قرار دارد.^(۱۶) هدف فیلسوف نقدی، این است که ماهیت پژوهش تاریخی را وضوح بخشد، یعنی با مشخص کردن جایگاه آن در نقشه‌ی معرفت و پیش‌فرض‌های اساسی، مفاهیم نظام‌دهنده و روش تحقیق و نگارش آن را روشن کرده و مورد بررسی قرار دهد.^(۱۷) در واقع، سؤال اساسی‌ای که فلسفه‌ی نقدی تاریخی، در جواب به آن پدید آمده است، این است که آیا به همان معنایی که فیزیک، زیست‌شناسی و روان‌شناسی یا حتی علوم کاربردی مانند مهندسی، عموماً، علمی خوانده می‌شود، پژوهش تاریخی، علمی است یا نه. اگر تاریخی، بدین معنا علمی است یا در هر حال، باید علمی باشد، نیازی به نقد فلسفه‌ی خاصی از پژوهش تاریخی نخواهد بود. گروهی از فیلسوفان، بدون این که کاملاً انکار کنند که پژوهش تاریخی، ممکن است ویژگی‌های مفهومی و روش‌شناختی خاصی داشته باشد، استدلال می‌کنند که هیچ‌یک از این ویژگی‌ها به قدر کفایت، اساسی نیست تا نقد جداگانه، ادعاهای معرفتی مورخان را توجیه کند. کسانی که این موضع را دارند، غالباً پوزیتیویست خوانده شده‌اند و مخالفان‌شان را نیز ایده‌آلیست نامیده‌اند (Dray, 1993, 2-3).

اما اگر هدف فلسفه‌ی نقدی تاریخ، روشن ساختن ماهیت پژوهش تاریخی است، نخستین سؤالی که باید به آن پاسخ داد، این است که: پژوهش تاریخی، درباره‌ی چیست؟ و به تعبیری، موضوع علم تاریخ، چیست؟ در واقع، تفاوت یک علم از علم دیگر، آگاهی در موضوعی است که آن علم، مورد پژوهش قرار می‌دهد. پژوهش تاریخی، درباره‌ی گذشته است، به عبارتی موضوع علم تاریخ، رویدادهای گذشته است. اما این جواب، بسیار کلی است. به بیان مشخص‌تر، پژوهش تاریخی، درباره‌ی گذشته‌ی انسان است. این تحدید دامنه‌ای است که برخی از فیلسوفان مانند کالینگود، کم‌وبیش، اصل قرار داده‌اند، زیرا مفاهیم و روش‌هایی که مورخان، معمولاً به کار می‌برند، همواره بر رویدادهای طبیعی، قابل اطلاق نیست. اما باز، بنا بر ادعای کالینگود، آنچه که مورخان، درباره‌ی انسان‌های مورد مطالعه‌شان دقیقاً با آن سر و کار دارند، حالات آن‌ها نیست، بلکه افعال آن‌ها می‌باشد (Collingwood, 1946, 9). پس، می‌توان گفت موضوع علم تاریخ، افعال انسان‌هاست که در گذشته واقع شده است.^(۱۸) محدودیت دامنه‌ی بیش‌تری که باز، گاهی بر آن تأکید می‌شود، این است که هر چند تاریخ، با افعال انسان‌ها سر و کار دارد، فی‌نفسه به آن‌ها اهتمام ندارد. همان‌طور که مورس مندلبوم^(۱۹) اشاره کرده است، عمل، دقیقاً موضوع پژوهش تاریخی قرار نمی‌گیرد، مگر این که معنا و اهمیت اجتماعی^(۲۰) داشته باشد (Mandelbaum, 1938, 9-14).

اگر تاریخ، به آن دسته از افعال گذشته‌ی انسان اهتمام دارد که معنا و اهمیت اجتماعی دارند، ماهیت این اهتمام چیست؟ یک جواب واضح، این است: پی بردن به این که آن افعال چه بوده‌اند؛ به عبارتی، احراز واقعیات. اما در همین جاست که اولین سؤالات فلسفه‌ی نقدی تاریخ، سر بر می‌آورند، زیرا مطمئناً وظیفه‌ی مورخ، تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید آن‌ها را قابل فهم نیز بگرداند؛ و این، گاهی اوقات ایجاب می‌کند که آن واقعیات، تبیین شوند (Dray, 1993, 9) و گفته شد که این، غالباً به معنای ذکر علل وقوع آن‌هاست. اما در این که مورخان، مدعی‌اند به فهم، دست یافته‌اند، تبیین‌هایشان چه شکلی به خود می‌گیرد و تلقی آن‌ها از تبیین رضایت‌بخش چیست؟ طبیعتاً می‌توان پذیرفت که ماهیت موضوعی که مورخان برای پژوهش برگزیده‌اند، تا اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای این را مشخص می‌کند.

در این جا بدون این که بخواهیم خود را درگیر مباحث تبیین تاریخی کنیم، نخست دیدگاه کالینگوود را درباره‌ی مفهوم «عَلَّتْ» در تاریخ بیان می‌کنیم و سپس، با بررسی دیدگاه او درباره‌ی تبیین تاریخی، نظر او را درباره‌ی این مسأله که چگونه می‌توان به شناخت و کشف علل تاریخی نایل آمد، جویا می‌شویم و در پایان نیز، نظری به دیدگاه او کشات در این باب می‌اندازیم.

۳. عَلَّتْ به معنای «دلیل»؛ دیدگاه کالینگوود

کالینگوود بین سه نوع عَلَّتْ، تمایز می‌نهد: الف) عَلَّتْ در تاریخ، که در واقع، معلول عمل آزاد و سنجیده‌ی فاعلی آگاه و مسؤول است و عَلَّتْ واقع شدن تا او عملی را انجام دهد، به این معناست که به او انگیزه‌ای برای انجام آن داده شود؛ ب) عَلَّتْ در زندگی عملی (مانند مثال کلید برق و لامپ یا شیر آب)؛ ج) عَلَّتْ در علوم [تجربی]، (مانند عَلَّتْ ابرها برای باریدن باران). اولی، عَلَّتْ شخص به شخص در روابط انسانی است؛ دومی عَلَّتْ شخص به شیء و فن آوری است و سومی عَلَّتْ شیء به شیء در علوم طبیعی است (Collingwood, 1940, 285-7).

از نظر کالینگوود، از آن جا که در تاریخ، برخلاف علوم طبیعی، معلول، رویداد صرف نیست، بلکه افعال فاعل‌هایی آگاه و مسؤول است، «عَلَّتْ»، چیزی جز انگیزه یا «دلیلی»^(۴۱) که فاعل را به انجام آن افعال، ملزم ساخته، نمی‌تواند باشد. بنابراین، فرایندهای طبیعت را می‌توان، به‌درستی، به عنوان توالی رویدادهای صرف، توصیف کرد، اما فرایندهای تاریخ را نمی‌توان. فرایندهای تاریخ، نه فرایندهای رویدادهای محض، بلکه فرایندهای افعال هستند که جنبه‌ی درونی دارند که عبارت از فرایندهای اندیشه است، و آن‌چه مورخ در پی آن است، همین فرایندهای اندیشه می‌باشد. بنابراین، «کلّ تاریخ، تاریخ اندیشه است» (Collingwood, 1946, 215) و وظیفه‌ی مورخ نیز، کشف همین اندیشه‌هاست. اما مورخ چگونه به این کشف، نائل می‌آید و به عبارتی، اندیشه‌ها را تشخیص می‌دهد؟

۴. تبیین تاریخی از نظر کالینگوود

گفته شد که از نظر کالینگوود، تاریخ، باید نه رویدادهای طبیعی، بلکه افعال انسان‌هایی را که دست کم تا اندازه‌ای آزاد هستند تا فعالیت‌هایشان را بر طبق خواسته‌های عقل، سامان بخشند، تبیین کند (Collingwood, 1946, 303). وی، مانند بیش‌تر ایده‌آلیست‌ها بین شیوه‌های فهم دو نوع موضوع، تمایز آشکاری می‌گذارد. به بیان خود او، رویدادهای طبیعی را تنها از بیرون، به عنوان اموری که ما صرفاً ناظر آن‌ها هستیم، می‌توان تبیین کرد و این با آن نوع شیوه‌هایی که در نظریه‌ی پوزیتیویستی بیان می‌شود، تناسب دارد. اما افعال انسانی، «رویدادهای صرف» نیستند؛ آن‌ها «جنبه‌ی درونی»^(۲۲) یا «جنبه‌ی فکری»^(۲۳) دارند. برای فهم آن‌ها لازم است آن افکاری را که فاعلان در انجام آن‌ها ابراز داشته‌اند، تشخیص دهیم. از نظر کالینگوود، تبیین یک فعل، از طریق ارجاع به افکار آن فاعلی که آن فعل را انجام داده است، مستلزم اندراج آن تحت قوانین عام نیست. وی این مطلب را به این نحو بیان می‌کند:

«برای علم، کشف یک رویداد، از طریق ادراک آن است و جستجوی بیش‌تر برای علت آن، با آگاهی آن به طبقه‌اش و تعیین ارتباط آن طبقه با طبقات دیگر، هدایت می‌شود. برای تاریخ، چیزی که باید کشف کرد، رویداد صرف نیست، بلکه فکر ابرازشده در آن است. جهت کشف آن فکر، باید قبلاً آن را فهمید (Collingwood, 1946, 214).

ادعای کالینگوود در این‌جا این است که ارتباطی بین فکرِ فاعلِ تاریخی و فعل آن فاعل، وجود دارد و از طریق این ارتباط است که باید به فهم آن افعال رسید. سؤالی که مطرح است این است که این چه نوع فکری خواهد بود و چه نوع رابطه‌ای لازم است با فعل تاریخی داشته باشد؟ موضع کالینگوود در باب این دو سؤال، در این نظریه‌اش نهفته است که مورخ، جهت فهم یک فعل، باید فاعل را در ذهن خویش، «بازاندیشی»^(۲۴) یا «بازسازی»^(۲۵) کند (Martin, 1977, 48-65).

واضح است که نظریه‌ی کالینگوود، آن نوع افکاری را لازم دارد که در مدافه‌های عملی فاعلی که تلاش می‌کند تعیین کند چه عملی در پیش گیرد، دخیل هستند. آن‌ها شامل اموری از این قبیل هستند: تصوّر فاعل از واقعیات آن وضعیت، از اهدافی که در عمل باید به آن‌ها دست یافت، از شگردهایی که برای رسیدن به آن اهداف، باید اتخاذ کرد - هر

چیزی را که بتوان ملاحظه کرد، باید به حساب آورد. آن رابطه‌ای که این افکار با آن عمل باید داشته باشند، این است که برای انجام آن فعل، «دلیل» واقع شوند. وقتی مورخ باورها، اهداف، اصول فاعل و غیره را به عنوان ادگه‌ای قوی برای انجام آن چه واقع شده است، تصویر کند، آن گاه می‌توان گفت که آن عمل، فهم شده است (Dray, 1993, 17-18).

آن چه را تا این جا گفته شد، می‌توان این گونه خلاصه کرد: تاریخ، علاوه بر احراز واقعیات تاریخی، باید آن‌ها را تبیین کند. واقعیات تاریخی، افعال گذشته‌ی فاعل‌هایی آگاه و مسؤول هستند. تبیین این افعال، با کشف اندیشه‌ای که در آن‌ها نهفته است، صورت می‌گیرد. این اندیشه، از طریق بازاندیشی فکر فاعل، امکان‌پذیر است. رابطه‌ای که این فکر با آن افعال دارد، این است که برای آن‌ها دلیل، واقع می‌شود. علّتی که ذکر آن برای ارائه‌ی تبیین لازم است، در تاریخ به معنای «دلیل» است.

۵. زائد بودن مفهوم علّت در تاریخ؛ دیدگاه اوکشات

اشاره شد که ماهیت موضوعی که مورخان، برای پژوهش برگزیده‌اند، تا اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای، تلقی آن‌ها را از تبیین رضایت‌بخش، مشخص می‌کند. از نظر کالینگود، موضوع مورد توجه مورخان، فعالیت‌های عقلانی گذشته‌ی انسان‌ها بود. از نظر اوکشات، موضوع مورد توجه مورخان، سلسله رویدادهای یگانه و غیرقابل تکرار است. وی بر جنبه‌ی یگانه و منحصر به فرد بودن رویدادهای تاریخی، تأکید می‌ورزد.

سخن اصلی اوکشات را می‌توان این گونه بیان کرد:

بدیهی است که علم، با خصایص کلی و عام جهان، سر و کار دارد. دانشمندان، هیچ علاقه‌ای به اشیاء جزئی یا خود رویدادها ندارند. سر و کار آن‌ها با قوانین و نظریات است نه با موارد و مصادیق آن‌ها. مثلاً برای یک گیاه‌شناس، نمونه‌ای جزئی، تنها به عنوان نمونه‌ای از نوعش، واجد اهمیت است. اما در تاریخ، به نظر می‌رسد وضعیت بسیار متفاوت باشد. مورخان به اموری چون انقلاب فرانسه یا اصلاحات پطر کبیر، یعنی رویدادهای تاریخی خاص، علاقه‌مند هستند نه به انقلاب و اصلاح به‌طور کلی

(Oakeshott, 1933, 154-5).

از این نظر، او کشات می‌گوید: اگر کسی رویدادهای تاریخی را با ارجاع آن‌ها به نوع یا طبقه‌شان تبیین کند، به «تباهی کامل تاریخ» دست زده است. اما خود او چه تلقی‌ای از تبیین تاریخی ارائه می‌کند؟

وی صراحتاً می‌گوید: «تنها تبیین تاریخی مناسب یا ممکن از یک تغییر و تحول، صرفاً گزارش کامل آن تغییر و تحول است. تاریخ، تغییر و تحول ما را با گزارش کامل آن تبیین می‌کند». بدین سان، آرمان تبیین، نزد مورخ، «نشان دادن سلسله‌ای از رویدادهای ذاتاً مرتبط با یکدیگر است که در این، هیچ خلأ و افتادگی‌ای تحمل نمی‌شود». به عقیده‌ی او کشات، «روش مورخ هیچ‌گاه تبیین به وسیله‌ی تعمیم نیست»، روش او همواره این است که با جزئیات بیش‌تر و کامل‌تر، در پی فهم باشد (Oakeshott, 1933, 143). و با این تلقی از تبیین تاریخی است که مفهوم «علت» را به عنوان مفهومی زائد و غیرضروری، از حوزه‌ی پژوهش تاریخی، طرد می‌کند (Stanford, 1998, 92).

پی‌نوشت‌ها

1. historical causation
2. cause
3. conceptual problem
4. justifiable or warrantable causal judgment
5. epistemological problem

۶. البته در این جا هم چنین، باید بین مسأله‌ی معرفت‌شناختی علل تاریخی و مشکل تجربی تشخیص و شناخت علل رویدادهای خاص تاریخی، تمایز نهاد.

۷. رابین جورج کالینگوود (Collingwood, Robin George (1889-1943) فیلسوف و مورخ انگلیسی، در کانستن واقع در لانکشاير به دنیا آمد. در سال ۱۹۱۲ از آکسفورد فارغ‌التحصیل شد و بلاواسطه به عضویت کالج پمبرک در آمد و تا سال ۱۹۴۱ که به علت بیماری، مجبور به کناره‌گیری از تدریس شد، در آکسفورد باقی ماند. در ابتدا به ایده‌آلیسم، گرایش پیدا کرد و به مطالعه‌ی آثار هگل (Hegel, George Wilhelm Friedrich (1770-1831)، ایده‌آلیست‌های بریتانیایی و هگلی‌های ایتالیایی معاصر خود پرداخت. ولی به تدریج از ایده‌آلیسم فاصله گرفت. از مهم‌ترین آثار وی آیینی‌ی ذهن (*Speculum Mentis*) است که نخستین کوشش وی برای ساختن یک نظام فلسفی است. وی در سال ۱۹۳۰ با انتشار نامه‌ای با نام «فلسفه‌ی تاریخ» دیدگاه‌های جدید خود را ارائه داد و نقایص فلسفه‌ی تاریخ خود را در آیینی‌ی ذهن اصلاح کرد. این رساله بعداً بخش اعظم کتاب آندیشه‌ی تاریخ (*The Idea of*

History) او را تشکیل داد که بعد از مرگ وی در سال ۱۹۴۶ منتشر گردید. از دیگر آثار وی می‌توان رساله در باب مابعدالطبیعه (۱۹۴۰) و اندیشه‌ی طبیعت (*The Idea of Nature*) را نام برد که در سال ۱۹۴۵ منتشر گردید. درباره‌ی احوال و آثار وی، نک: (Audi, 1995, 135-7).

۸. مایکل اوکشات (Oakeshott, Michael Joseph (1901-90)) فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی انگلیسی، که در دانشگاه کمبریج و در آلمان به تحصیل پرداخت. در ابتدا در کمبریج و آکسفورد تدریس نمود و از سال ۱۹۵۱ به بعد استاد علوم اقتصادی و سیاسی لندن گردید. آثار او عبارتند از: تجربه و انحاء آن (*Experience and its Modes*) (۱۹۳۳)، عقل‌گرایی در سیاست (*Rationalism in Politics*) (۱۹۶۲)، در باب رفتار انسان (*On Human Conduct*) (۱۹۷۵) و در باب تاریخ (*On History*) (۱۹۸۳). اشاره‌ای به آثار وی را می‌توان در این نوشته یافت: (Audi, 1995, 541).

9. idealist

10. positivist

۱۱. قید «غالباً» را برای این آوردیم که بین دو سنت مهم در باب تبیین علمی، تمایز بگذاریم. سنت نخست که توسط کارل همپل (Hempel, Carl Gustav (1905-1997)) بسط یافت و دیدگاهی را درباره‌ی تبیین علمی دنبال می‌کرد که بر طبق آن، تبیین، عبارت بود از اندراج قیاسی یا استقرایی تبیین، خواه (امری که باید تبیین شود) تحت یک قانون قرار گیرد یا چند قانون. این الگو که بعدها به عنوان الگوی قیاسی-قانونی، معروف شد، بنا به تأکیدی که خود همپل در این خصوص داشت، برای علّتیت، هیچ نقش مهمی در تبیین علمی قائل نبود. سنت دوم که توسط اسکراپون (Scriven, Michael) بسط یافت، هم‌سانی شدیدی بین علّتیت و تبیین ایجاد می‌کرد. به طور کلی، بر اساس این دیدگاه، تبیین کردن یک واقعه، به معنای مشخص کردن علّت آن بود. تلاش‌های بعدی فیلسوفان علم، بیش‌تر در جهت آشنی دادن این دو سنت بوده است (Salmon, 1998, 68-78).

۱۲. نام «فلسفه‌ی تاریخ» (*philosophy of history*)، در قرن هجدهم میلادی، توسط ولتر (Voltaire (François-)) (1694-1778) (Marie Arouet) وضع شد. مراد وی از این اصطلاح، چیزی بیش از تاریخ انتقادی یا علمی نبود؛ یعنی نوعی از تفکر تاریخی که در آن، مورخ به جای تکرار داستان‌هایی که در کتب کهن می‌یابد، خود به بازسازی آن‌چه واقع شده می‌پردازد. این نام توسط هگل و نویسندگانی دیگر، در پایان قرن هجدهم به کار رفت؛ ولی آن‌ها معنای کاملاً متفاوتی از این اصطلاح اراده کردند و آن را به معنای تاریخ کلی یا جهانی به کار بردند. سومین کاربرد این اصطلاح را در نوشته‌های برخی از پوزیتیویست‌های قرن نوزدهم می‌یابیم. از نظر آن‌ها وظیفه‌ی فلسفه‌ی تاریخ، کشف قوانین عامی بود که بر روند رویدادهایی که مورخ به شرح و نقل آن‌ها می‌پردازد، حاکم است. وظایفی که ولتر و هگل بر عهده‌ی فلسفه‌ی تاریخ می‌نهادند، به وسیله‌ی خود تاریخ نیز قابل‌انجام بود؛ ولی پوزیتیویست‌ها تلاش کردند تا از این طریق، تاریخ را نه فلسفه بلکه علمی تجربی قلمداد کنند. در هر یک از این موارد کاربرد «فلسفه‌ی تاریخ»، مفهوم خاصی از فلسفه مد نظر بود. نک: (Collingwood, 1946, 1).

13. speculative

14. critical

۱۵. اصطلاحات مادی (*material*) و صوری (*formal*)، یا محتوایی (*substantive*) و تحلیلی (*analytical*) نیز برای تمایز نهادن میان این دو نوع فلسفه‌ی تاریخ، به کار می‌رود. تأکید بر اصطلاح «نقدی» تا اندازه‌ای اذعان به اهمیت نقشی است که کتاب در آمدی به فلسفه‌ی تاریخ دلبوی. اچ. والش، در شرح و بسط این موضوع، داشته است. این کتاب که در

سال ۱۹۵۷ منتشر شد، در واقع، برنامه‌ی کار بیش‌تر آن‌چه را که از آن پس صورت گرفت، تعیین کرد و در عین حال، تقابل بین فلسفه‌ی نظری و نقدی را در بحث فیلسوفان انگلیسی‌زبان از تاریخ وارد ساخت. اما هیچ‌یک از این اصطلاحات، اصطلاحات بی‌عیب و نقصی نیستند (Walsh, 1960؛ والش، ۱۳۶۳).

۱۶. فلسفه‌ی نظری تاریخ، در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم میلادی، با بصیرت‌هایی که درباره‌ی تاریخ جهان به وسیله‌ی نویسندگانی چون ویکو (Vico, Giambattista (1668-1744)، کانت (Kant, Immanuel (1724-1804)، هگل، کنت (Comte, Isidore-Auguste-Marie-François-Xavier (1798-1857)) و مارکس (Marx, Karl (1818-83)) حاصل شد، به بالاترین شکوفایی‌اش رسید. در عصر حاضر، اقبال به این نوع فلسفه‌ی تاریخ، تا اندازه‌ای در بین فیلسوفان، کاهش یافته است.

۱۷. نوشته‌ی تاریخی، به یونانیان و شاید هم پیش از آن، بر می‌گردد. اما به عنوان شکلی از پژوهش با ادعای داشتن روش‌شناسی نظام‌مند، تنها به طور پراکنده و ناقص، پیش از اواخر قرن هجدهم، وجود داشته است و شکوفایی آن در قرن نوزدهم است. بنابراین، عجیب نیست که بررسی دقیق فلسفی تاریخ، به عنوان شکلی از پژوهش که احتمالاً نوع متمایزی از معرفت را فراهم می‌آورد، با تأخیر، تنها در این قرن، ابتدا در آلمان، در آثار ویلهلم ویندلبانند (Windelband, Wilhelm)، هاینریش ریکرت (Rickert, Heinrich) و ویلهلم دیلتای (Dilthey, Wilhelm (1833-1911)) و سپس در ایتالیا در آثار بندتو کروچه (Croce, Benedetto (1866-1952)) و جووانی جنتیله (Gentile, Giovanni (1875-1944)) بدید آمد و در واقع، در نوشته‌های گسترده و بسیار مهم از جی کالینگوود در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به اوج خود رسید. البته باید سهم کم‌تر اما با این حال، مهم مایکل اوکشات و موریس مندلیوم را نیز متذکر شد. ولی حتی نوشته‌های کالینگوود نیز هنگامی مورد مطالعه‌ی گسترده قرار گرفت که فلسفه‌ی نقدی تاریخ، شروعی تازه یافت و در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به طرز چشم‌گیری، پیشرفت کرد. در این پیشرفت، مقاله‌ی فیلسوف علم، سی. جی. همپل در باب ماهیت تبیین تاریخی که در سال ۱۹۴۳ منتشر شد، سهم بسزایی داشت.

18. res gestae: actions of human beings that have been done in the past.

19. Mandelbaum, Maurice

20. societal significance

21. reason

22. inner-side

23. thought-side

24. re-think

25. re-enact

فهرست منابع

الف - منبع فارسی

۱. والش، دبلیو. اچ. (۱۳۶۳)، *مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تاریخ*، ترجمه‌ی ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.

ب - منابع انگلیسی

2. Audi, Robert (ed.) (1995), *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Cambridge University Press.
3. Collingwood, R. G. (1940), *An Essay on Metaphysics*, Clarendon Press.
4. Collingwood, R. G. (1946), *The Idea of History*, Oxford: Oxford University Press.
5. Dray, W. H. (1993), *Philosophy of History*, 2nd ed., Prentice-Hall, Inc..
6. Mandelbaum, Maurice (1938), *The Problem of Historical Knowledge*, Johns Hopkins University Press.
7. Martin, Rex (1977), *Historical Explanation*, Ithaca: Cornell University Press.
8. Oakeshott, Michael (1933), *Experience and its Modes*, Cambridge University Press.
9. Renier, G. J. (1950), *History: Its Purpose and Method*, Boston: Beacon Press Inc..
10. Salmon, W. C. (1998), *Causality and Explanation*, New York: Oxford University Press.
11. Stanford, Michael (1998), *An Introduction to the Philosophy of History*, U. S. A., Blackwell Publishing ltd..
12. Walsh, W.H. (1960), *Philosophy of History: An Introduction*, New York: Harper Collins, 1960.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی